

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ظاهراً از اینجا مانده بود: وَ أَنَا يَا سَيِّدِي عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَنَجِّزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا؛ و من، ای سید و آقای من به فضل تو پناه می‌برم و با فضل تو پشت گرم هستم، و از تو به سوی خود تو گریزان و شتابانم هَرَبٌ به معنای شتاب کردن است، فرار کردن نیست فرار کردن البتّه مشابه است ولی اصل معنای هَرَبٌ یعنی شتاب کرد، حالا یا شتاب به پشت یا اینکه شتاب به جلو، هروب به این معناست من به دنبال این هستم که تو بگذری و گذشت کنی از کسی که به تو حسن ظن دارد، من به این مسأله معتقد هستم. مُتَنَجِّزٌ یعنی پایبندم، ایستاده‌ام، استوارم و روی حرفم هم قسم می‌خورم، معنای تنجّز این است.

الحمد لله که خداوند منت گذاشت و دوباره عمری عنایت کرد و ما را موفق کرد که به ماه رمضان جدیدی وارد شویم و از برکات ماه رمضان بهره‌مند شویم إن شاء الله.

جداً این مسأله هست که این چه حکمتی است که ماه رمضان باید یک ماه باشد؟ این چه داستانی است که چرا ماه رمضان بیشتر نشد؟ چرا دو ماه نشد؟ چرا هر سه یا چهار ماه یکبار تکرار نشد؟! خُب این را دیگر خدا خودش می‌داند. واقعاً حال و هوایی که در ماه رمضان انسان احساس

می‌کند، این حال و هوا یک حال و هوای استثنایی است، به طوری که من به یاد دارم از اولیاءِ الهی، از مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه و از مرحوم آقای حداد که در ایام رجب و شعبان هی انتظار ماه رمضان را می‌کشیدند: ماه رمضان دارد می‌آید، پانزده روز مانده! حالا ماه شعبان خودش ماه کمی نیست یا ماه رجب با این همه فضائلی که راجع به آن ذکر شده که: رجب شهرالله است و شعبان شهر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است و رمضان شهر امت است، در عین حال ما وقتی که به پای صحبت‌های اینها می‌نشستیم گاهی صحبت می‌شد با یک شعفی، انگار شخصی به دنبال آمدن معشوق خودش است و دارد انتظار می‌کشد این طور در سیمای اینها ما بهجت و سرور و ابتهاج و نشاط را نسبت به ماه رمضان مشاهده می‌کردیم. یک دفعه نشسته بودیم نمی‌دانم چندم شعبان بود مرحوم آقا گفتند: آقاسیدمحسن خبر داری امروز

چندم شعبان است؟ من گفتم: مثلاً هفتم و هشتم و دهم است! گفتند: پس بیست روز مانده، پانزده روز مانده تا ماه رمضان. خُب چه ادراکی برای این بزرگان بود که این طور از حلول ماه رمضان به این نحو استقبال می کردند؟ یعنی واقعاً چه درکی داشتند؟ خدا خودش می داند ما که اطلاع نداریم که اینها در همان عوالم خودشان چه چیزهایی را مشاهده می کردند که انسان بالاخره برای چیزی که دارد که خوشحال نیست، برای چیزی که می خواهد به دست بیاورد خوشحال است دیگر انتظار می کشد که فلان چیز می خواهد بیاید و فلان چیز می خواهد برسد، و این چه نعمت عظمایی بود که سنت اولیایِ الهی و دستور بزرگان بود که بعد از ماه مبارک بروند و عتاب مقدسه، هر کسی در هر جایی که هست؛ در قم فرض بکنید که حضرت معصومه، بزرگان، شیخان، و حضرت علی بن جعفر، اینها را بروند زیارت کنند در تهران کسی هست، حضرت عبدالعظیم، که درباره آن حضرت داریم کسی که ایشان را زیارت کند مثل این است که سیدالشهداء را زیارت کرده، کسی که در مشهد است یا اینکه بروند مشهد بروند زیارت امام رضا علیه السلام و همین طور در سایر جاها در شیراز، فرض کنید که بزرگان در اصفهان، این امامزاده‌هایی که هستند، واقعاً هر کدام از اینها آن موقعیت خودشان را دارند، یعنی وضعیت خودشان را دارند و اثر خودشان را دارند، بی حساب نیست، یعنی يك زیارت که وقتی کسی می رود انجام می دهد این اتصال برقرار می کند و این اتصال در او اثر می گذارد و این اثر راه او را تصحیح می کند، و بستر مناسب را برای واردات و نفحاتِ الهیه و قدسیه هموار می کند.

شما همین طوری هستید یکدفعه می بینید حال خوش پیدا کردید، همین طوری، همین طوری از کجا آمد؟! از خانه خاله آمد؟! یا این حساب و کتاب داشته، باید ببینیم چه کردیم، چه عملی انجام شده، يك عملی ممکن است انسان انجام دهد شش ماه پیش و الآن آن عمل شش ماه پیش دستش را بگیرد، بزنگاهش الآن است، شش ماه خدا گذاشته در پرونده اش، اینجا که می رسد می آید این به دادش می رسد، به عکس عمل خلاقی انسان انجام می دهد، و این عمل خلاف می ماند در پرونده آن سر بزنگاه که باید به این سمت بیچد می آید به این سمت می پیچد این به خاطر آن است.

هر کدام از اینها آثار خودش را دارد، من شنیده بودم که مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه و مرحوم آقا در سفرهایی که می رفتند کربلا، عتبات سفرهایشان طول می کشید، یک ماه، دو ماه، هفتادروز آن زمان ها طول می کشید، با مرحوم آقای حداد و دوستان و اینها می رفتند به زیارت دوره، سامراً می رفتند،

کاظمین می‌رفتند، فرض کنید که زیارت امامزاده‌ها، حضرت سیدمحمد، اینها فرزندان امام بودند که می‌شود گفت تالی‌تلو معصوم بودند منتهی مقام امامت را نداشتند، مقام امامت آن یک حساب

دیگری دارد، امامت حساب و کتاب دیگری دارد و به واسطه همان حساب و کتاب است که از غیر امام و غیر از معصوم فرق پیدا می‌کند، إن شاء الله بنده توضیح این قضیه را اگر خدا توفیق دهد در همین کتابی که در دست تألیف داریم، سیمای عاشورا، بنده در آنجا می‌آورم، می‌خواهم این قضیه را آنجا توضیح بدهم، مسأله امامت خُب آن یک مسأله دیگری است، یک برنامه دیگری دارد، ولی از اولاد ائمه خُب اینها افرادی بودند نه اینکه حتماً باید اولاد بلافصل باشند، مگر آقای حداد اولاد امام نبود؟ حالا خُب با چه پشت، اصلاً باید شرافت و کرامت یک شخص همین است که بلافاصله؛ یعنی فرزند بلافصل باشد تا اینکه این شرافت پیدا کند؟! یا اینکه نه. یا حتی اولاد غیر ائمه باشند، عامی باشند منتهی از اولیاءِ الهی باشند به آن سرچشمه رسیده باشند. منتهی خُب فرزند امام بودن یک شرافتی دارد که به سیادت برمی‌گردد و آن یک مطلب دیگری است، اما رسیدن به آن مراتب و آن مقامات این اختصاص به فرزندان ظاهری امام ندارد، فرزندان باطنی امام هم به اینها می‌رسند.

من در بین اولیاءِ الهی کمتر فردی را دیدم که نامش بر زبان مرحوم آقا مثل مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی جاری باشد. کمتر دیدم وقتی که اسم مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی می‌آمد من تغییرات را در چهره مرحوم آقا مشاهده می‌کردم، که چهره ایشان تغییر پیدا می‌کرد، خُب این چه مقامی دارد که یک ولی خدا که خودش برای خودش یک دریایی هست، با این عظمت و با این تعابیری که کمتر من سراغ دارم راجع به غیر از او به کار برده می‌شد ولی راجع به مرحوم آقای حداد خُب یک مسأله دیگری بود.

همه اینها فرزندان باطنی و حقیقی ائمه هستند منتهی فرزند ظاهری یک شرافت دیگری هم دارد از باب انتساب ظاهری و خصوصیتی که دارد؛ آن یک حساب دیگری دارد.

خُب اینها می‌رفتند، اینها اثر داشتند، حضرت سید محمد می‌رفتند، حضرت حمزه، حضرت قاسم، راجع به حضرت قاسم من خیلی می‌شنیدم که در تمام زیارت‌های دوره‌ای که مرحوم آقای حداد انجام می‌دادند زیارت حضرت قاسم بود و سال‌ها همین‌طور این در دل من بود که ما موفق نبودیم به اینکه برویم ببینیم، تا اینکه ظاهراً دو سال پیش که در یک سفر عتبات به اتفاق چند نفر از دوستان بودیم، موقعی که از کربلا می‌خواستیم حرکت کنیم من به دوستان گفتم که: من خیلی دلم می‌خواهد که زیارت حضرت قاسم را هم برویم من تابحال نرفته‌ام ولی خیلی تعریفش را از مرحوم آقا می‌شنیدم که هم خود ایشان به اتفاق آقای حداد و هم خود ایشان تنها و هم خود آقای حداد تنها در زیارت‌هایی که می‌کردند

حضرت قاسم مثلاً بود در این به اصطلاح زیارت‌ها^۱. آنها هم گفتند: برویم بسیار خُب. ماشین گرفتیم و گفتیم که: ما را اوّل ببر زیارت حضرت قاسم. چون یک شهری است آنجا که اتّفاقی شهرش به اسم قاسم است به اسم خود حضرت قاسم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام که در یک روایتی داریم روایت صحیح که: اگر مشیتِ الهی بر امامت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام تعلق نمی‌گرفت من می‌خواستم امامت به فرزندم قاسم برسد. ببینید چقدر این مقام دارد و چقدر مورد محبت پدر موسی بن جعفر علیه‌السلام بوده است، با این تعبیر؛ وقتی که حضرت به آن شخص می‌فرماید که: اصلاً مسأله امامت در دست ما نیست، این یک مشیت و تقدیر الهی است، او امام را تقدیر کرده و مشیتش بر ائمه اثنی عشر تعلق گرفته و اینها هم این هستند و اسامی‌شان هم این است و اگر به اختیار خود من بود من دلم می‌خواست که امامت به قاسم برسد، این قدر مورد نظر حضرت بود ولی خُب امامت به علی بن موسی الرضاست، حضرت تصریح می‌کنند که: فرزندم علی امام بعد از من است.

آیا ما نباید به این مطالب توجه کنیم؟ باید به این مسائل توجه کنیم، امام جای خود دارد، اینها هم جای خود دارند، حالا چون امام امام است حالا ما داریم می‌رویم نجف یا داریم می‌رویم کربلا، خُب اینها دیگر نه. اینها هم جای خود دارد اگر مجالی باشد، وقتی باشد، حالی باشد، انسان اینها را برود و ببیند و از هر کدام بهره‌مند می‌شود.

ما رفتیم سفر و به آن راننده گفتیم و او هم گفت: بسیار خُب. گفتیم: اوّل ما را ببر زیارت حضرت قاسم و بعد دیگر از آنجا ما را ببر برای نجف. آمدیم دیدیم چه خبر است! چه جلالی، چه عظمتی، چه دستگاهی، چه بارگاهی، ای دل غافل، اصلاً ما این مدت ... اینجا چه خبر است؟! تازه ما که نمی‌فهمیم، ولی به اندازه خودمان، حالا ما کجا بخواهیم بگوییم و حرف آقای حداد و حرف بزرگان کجا! گفتیم بی‌جهت نبود که آقای حداد می‌فرمودند: عظمت و بهاء موسی بن جعفر علیه‌السلام در این فرزند تجلی کرده است، یعنی ظهور عظمت و بهائش در این تجلی کرده. اتّفاقی خیلی از رفقا که همراه بودند گفتند: آقا می‌شود ما اصلاً امشب از خیر رفتن به نجف بگذریم و همین‌جا بخواهیم، همین گوشه دیوار بگیریم بخواهیم آن دوستانی که بودند با هم چهار پنج نفر بودیم این راننده را روانه کنیم و ... گفتیم دیگر حالا زیارت کردیم إن شاء الله قبول می‌کنند، إن شاء الله باشد برای یک دفعه دیگر که خُب فرصت بیشتری باشد.

^۱ برای اطلاع بیشتر به روح مجرد ص ۳۴ مراجعه شود.

یا در همین سفر اخیری که بنده تنها رفته بودم ظاهراً در ایام نوروز بود، که البته با یکی از دوستان بودیم و اهل بیتمان و اهل بیت ایشان و موفق شدیم رفتیم، از نجف ما را برد برای قبر حضرت رشید حَجَری، که در آنجا رشید حَجَری نوشته بود، اما تا آنجایی که بنده یادم است ظاهراً حَجَری باشد، و رشید حَجَری هم از اصحاب خاص امیر المؤمنین علیه السلام بوده و می شود گفت شاید در حدود میثم بوده، البته میثم قوی تر بوده، خلاصه اینها همه با همدیگر سر یک سفره بودند، اینها همه به قول درویش ها با همدیگر پیاله می زدند و با همدیگر از آن شراب های لن ترانی و بهشتی که امیر المؤمنین علیه السلام به اینها می داد می خوردند و اینها با هم بودند، خدا همه آنها را رحمت کند.

بعد از آنجا رفتیم سر مزار جدّ خودمان حضرت زید بن علی، وقتی وارد شدیم خنده ام گرفت، آن رفیقمان خدا حفظش کند گفت: چرا داری می خندی؟ گفتم: الآن زبان حال این جدم را به خودم می گویم، می گوید: مرتیکه تو برداشتی در کتابت من را رد کردی، حالا بلند شدی آمدی سر قبر من؟ عجب بچه ناخلف و بچه چموشی من دارم! گفتم: ببخش ما را دیگر ما جرأت و جسارت کردیم و دیگر عفو از بزرگان است و ... می خندیدیم و خلاصه ... بعد دیدم واقعاً مقام دارد یعنی حضرت زید و این مطالبی که مرحوم آقا راجع به حضرت زید گفتند راجع به مقامات و ... خُب اینها همه به جای خود محفوظ، اما علی کل حال ایشان امام نبود و خطاهایی مرتکب شد، قیامش بدون اجازه امام بود. گفتم: بین ما بچه ناخلف هستیم، چموش هستیم، جفتک می اندازیم، لگد می اندازیم، هر چه بگوئید هستیم ولی خلاصه شما با ما راه بیا، ما در مسائل واقعی و مسائل حقیقی کوتاه نمی آییم، یعنی در آنچه را که مربوط به حیظه و شئون امامت است. خود شما هم الآن دیگر در آن دنیا که رفتید دارید حرف های این بچه ناخلف را، این بچه چموش را، می بینی که خیلی هم بد و بیراه نگفته، خلاصه اگر چه جسارت کرده و تجوی و اینها کرده ولی همچین حالا خیلی هم می توانیم [بگوئیم بد نگفته].

آنجا حقایق برای انسان روشن می شود، در آن عالم مسائل برای انسان روشن می شود، مسائل کشف می شود؛ خلاصه گفتم که: خودت هم می دانی دیگر جدّ ما هستی و ما هم امید به شفاعت داریم و ما را هم إن شاء الله شفاعت می کنی ولی این مقدار را دیگر باید شما به ما این اجازه را بدهی که وقتی که مسائل واقعی و مسائل حقیقی و قضیه امامت و شئون امامت و ولایت مطرح است دیگر ما در آنجا المأمور معذور آنجا عذر ما را می پذیری. خُب ایشان هم با بزرگواری خودشان می پذیرند و پذیرفتند. علی کل حال خُب خیلی اینها رفتنش اثر دارد، انسان آن اثر را در خودش مشاهده می کند،

می‌بیند، خُب این الآن می‌بیند فلان شخص فلان کس از آنجا، از این فاصله، از این نقطه، بلند شده آمده
این

بی حساب و کتاب نیست، همین طوری که نمی‌شود، اجرش را می‌دهند، اثرش را می‌دهند و چقدر خوب است که انسان به این مطالب برسد، لذا مرحوم آقای حداد و همین‌طور به دنبال ایشان مرحوم آقا خیلی تاکید می‌کردند که در ماه مبارک رمضان در آن دستورات شهر ثلاثه مرحوم قاضی این مسأله هست به خصوص در ماه مبارک رمضان انسان به مزار اولیاء خدا برود، در حال روزه اثر دیگری دارد، و همین‌طور به مزار ائمه و اولادائمه برود که این آثار همه به هم اتصال دارند. بارها شده که دوستان وقتی که مثلاً به زیارت حضرت عبدالعظیم رفتند اینها بعداً متوجّه شدند حالا در هر مرتبه و مرحله‌ای متوجّه شدند که زیارت امام حسین علیه‌السلام رفتند یا اینکه سیدالشهداء علیه‌السلام زیارت آنها را پذیرفته است. خُب این بی حساب که نیست، یا اینکه کسانی که به زیارت حضرت بی بی فاطمه معصومه رفتند متوجّه این قضیه شدند که موسی بن جعفر علیه‌السلام نسبت به مسأله عنایت داشته. خُب اینها همه اتصال است دیگر، اینها همه وصل هستند و به یک ریسمان متصل هستند و آن ریسمان، ریسمان ولایت است که به مظاهر مختلف آن ولایت ظهور پیدا می‌کند و ظهورش در افراد و در عوالم مختلف، مختلف است.

الحمدلله که ماه مبارک آمد و ما هم وارد این ماه شدیم و آن رحمت واسعه الهی که مختص به افرادی است که این ماه را آن طوری که باید و شاید مورد توجه قرار می‌دهند، به هر مقدار که توجه بیشتر داشته باشیم و به هر مقدار که نسبت به آنچه که بزرگان فرمودند عنایت بیشتری کنیم، به همان مقدار هم گیرمان می‌آید. با یک دست دوتا هندوانه نمی‌شود برداشت، انسان با هر دستش یک‌دانه می‌تواند بردارد، آنچه که موجب ازدیاد توهّمات و تخیلات هست، به خصوص در ماه مبارک انسان باید از آنها کم کند، از جمله مطالب خُب خیلی مطالب گفتند صحبت کردن است، هر چه انسان بیشتر صحبت کند هی قوه مخیله انسان و متوهّمه انسان بیشتر تقویت می‌شود، افرادی که کمتر صحبت می‌کنند اینها از یک آرامش نفس و اطمینان قلب و طمأنینه خاطر برخوردار هستند، یک آرامش و امنیت خاصی دارند.

شنیدن مطالب، شنیدن خبرها از این طرف و آن طرف، شما بخواهید یا نخواهید هر خبری که به گوشتان می‌رسد یک اثری در دلتان ایجاد خواهد کرد ولو خبر صحیح: آقا فلان جا زلزله شده! و درست است و خبر دروغ هم نیست، این که زلزله شده یک اثری در شما ایجاد خواهد که آن اثرش می‌ماند، در نماز زلزله شده سراغتان می‌آید، قرآن می‌خوانید، زلزله شده خُب شده که شده به من چه مربوط است که زلزله شده خُب چه کار کنم، خُب مردند دیگر، یک عده زنده هستند، یک عده را آن

طرف دنیا دارند بیرون می کشند! چه نفعی برای من دارد؟!

بارها خدمت رفقا عرض کردم: هر چه ذهن از خبر خالی تر باشد توجه اش بیشتر است، البته غیر از یک مسائل ضروری که انسان بر حسب موقعیت و مسائل اجتماعی و امثال ذلک که حُب باید در جریان باشد، ولی چیزی که ضرورت ندارد، بی خود است، فایده ای ندارد، برای انسان نتیجه ای ندارد، غیر از اینکه حرص و جوش آدم را در بیاورد، غیر از اینکه اعصاب آدم را خرد کند، فلان جا خلاف شد، فلان جا ... حُب کاری از دست آدم بر نمی آید، حُب شد دیگر، فلان جا کار درست شد، فلان جا کار خلاف شد، فلان جا دروغ گفتند، فلان جا راست گفتند، فلان جا این طور کردند، فلان جا آن طور ... این مسائل فقط هی بر قوای متخیله انسان اضافه می کند، هی خیالات را در انسان تشدید می کند، هی افکار را در انسان ایجاد می کند؛ نگویند: نه، ما می توانیم غلبه کنیم! نه، نمی توانیم غلبه کنیم، واللّه نمی توانیم غلبه کنیم هیچ کدامان نمی توانیم، هیچ کدامان نمی توانیم بر آن اثری که می گذارد این اخبار در نفس ما و آن امنیت و حالت استقرار نفس را مختل می کند، نمی توانیم غلبه کنیم.

حالا که این طور است حُب هر چه کمتر بهتر؛ مسائل مختلف، ناراحتی هایی که این دارد، آن دارد، این فلانی فلان کار را انجام داده، آن فلانی فرض بکنید که الآن آن طور شده، این دلیلی ندارد که انسان زیاد گوشش را به هر خبری بسپرد، بالاخره خدا این گوشی را که خلق کرده در ازای یک رسیدن به مقصد و هدفی خلق کرده است. وقتی که در کارخانه یک ماشین درست می کنند برای هر مقصدی یک چیزی قرار می دهند، یک دنده قرار می دهند برای فرض کنید که حرکتش، گاز قرار می دهند برای آن، ترمز قرار می دهند برای این، شاسی قرار می دهند برای نور و چراغ، هر قصد و غرضی که مترتب بر این صنعت هست برای آن یک وسیله ای قرار می دهند.

این گوشی که خدا برای انسان قرار داده برای چه قرار داده؟ برای اینکه هر چیزی را بشنود! پیچ رادیو را باز کند تر تر خر خر خر، از صبح تا شب، یعنی خدا گوش را برای این درست کرده، برای این قرار داده؟ یا اینکه این گوش را برای شنیدن موعظه قرار داده است، برای شنیدن کلامی که برود در مغزش و او را بکوبد و در قلبش او را بکوبد و تذکر بدهد و چکشی باشد بر عقاید فاسد و بر اشتباهات و بر خطاها. گوش را خدا برای این قرار داده، گوش را قرار داده که از آن نغماتی که او را به سمت او می کشاند از آن نغمات بهره مند شود، از صدای خوش که موجب تلطیف روح اوست، این گوش بهره مند شود، از موعظه بهره مند شود، از صدای قرآن بهره مند شود، از صدای اشعار، اشعاری که او را حرکت می دهد، تکان می دهد، از تعلقات درمی آورد، از توجهات به ماده بیرون می آورد!

شما یک وقتی شعر حافظ را برمی دارید همین طوری خودتان می خواند یک وقتی این شعر را یک کسی برایتان با صدای خوش می خواند آن یک اثر دیگری دارد، با یک صدای کذا؛ نگاه می کنید می بینید عجب! این چه تاثیری داشته، من همین را خوانده ام پس چرا این جوری نشدم، من همین را در حافظ خوانده ام، آن هم اثر دارد نه اینکه ندارد. یک وقتی شما یک مطلبی را از روی کتاب می خوانید، یک وقتی شما همان مطلب را با صدای مرحوم آقا گوش می دهید، می بینید این یک چیز دیگر بود، این یک قضیه دیگر بود، همان هم حالا در کتاب هم هست فرض کنید در امام شناسی هست، در معادشناسی است، در الله شناسی، در کتب دیگر، ولی وقتی که صدای خود ایشان باشد می بینید که حالی دیگری برایتان پیدا شد. این برای آن تاثیری است که آن صدا دارد، همان حرف است، ولی آن صدا چون از یک نفس قدسی برمی خیزد از یک نفس طاهر و مطهر آن صدا بیرون می آید می بینید که: عجب! این صدا عجیب است.

یا اینکه فرض کنید که یک نفر با آواز شعر حافظ، شعر مولانا را می خواند می بینید: عجب! تکان خوردید، انگار تا حالا اصلاً این شعر را نشنیدید، حالا خودتان ده بار، بیست بار فرض کنید که خوانده اید. خدا این را برای آن قرار داده، گوش را برای این قرار داده، چشم را همین طور، زبان را همین طور و ... حالا ما اینها را صرف چه می کنیم؟ شر و ور! چشم را باز می کنیم پیچ تلویزیون هم فرض کنید که فشار می دهیم دو ساعت دنبال توپ تق توق این می رود آن طرف و این برود آن طرف، این توپ برود بالا و ... این هم شد نتیجه ای که از این چشم گرفتیم! گوشمان هم این شر و ورهای ساز و آوازه های کذا و کذا! اخبار بی خود، مسائل بی خود، حکایت، قصه، افسانه، تمام مطالبی که اینها می آید و تخیلات را در انسان ایجاد می کند آدم ما هر مضان می آید می گذرد می بیند فرقی نکرد، چرا فرقی نکرد؟ خُب عزیز من علل و اسباب را به وجود نیوردی! بستر مساعد را برای ورود نفحات ایجاد نکردی، آن چشمی که باز کند وقتی که باز می کند کامپیوتر را و چشمش می افتد به چیزهایی که در آن هست خُب این دیگر چطور می تواند توجه خودش را به آن حقیقت و به آن مبدأ جلب کند؟ خُب اگر می تواند بکند، بکند، خُب نمی تواند.

این مسأله، این قضیه خیلی عجیب است، خیلی عجیب است، که چطور یکی از بزرگترین اشتباهاتی که برای بسیاری پیدا می شود که: قضایا و مسائلی که اتفاق می افتد، این قضایا و مسائل خلاف را از ناحیه خدا تلقی می کنند،

می‌گویند: اگر خدا نمی‌خواست پس چرا اتفاق افتاد؟ کی گفته خدا این را انجام داده؟ شیطان آمده برایت انجام داده، چرا به حساب خدا می‌گذاری؟ چرا به حساب خدا می‌گذاری؟ اگر انسان قصد جدی داشته باشد برای اینکه فکرش را و ذهنش را و گوشش را و چشمش را و حواسش را در همان مسیری قرار بدهد که در آن مسیر، مسیر رضای خداست، شرائطی که در حول و حوش او به وجود می‌آید تمام این شرائط و جریانات در راه رسیدن به همان هدف و مقصد شکل می‌گیرد، بدون اینکه انسان اختیار کند، بدون اینکه انسان در آن تاثیر داشته باشد. و اگر انسان بخواهد به راه دیگر برود شرائطی که برای او به وجود می‌آید آن شرائط هم در مسیر حرکت به آن سمت است.

فلان شخص صحبت با او برای تو سم است، یکدفعه می‌روی در یک‌جا می‌بینی که او هم در همان جاست: به، سلام علیکم و رحمة‌الله حال شما، حال شما خوب است احوال شما؟ می‌گویی: خُب این را حتماً خدا خواسته دیگر من که نخواستم، اگر خدا نمی‌خواست من که الان رفتم در این عطاری و بقالی می‌خواهم پنیر بخرم چرا باید این آنجا باشد!!! خُب از کجا معلوم است این را خدا خواسته؟ شاید این را شیطان خواسته، شیطان خواسته تو که می‌روی پنیر بخری در سر آن هم انداخته الان بیاید در آنجا زردچوبه بخرد، هر دو با هم در یک‌جا مصادف می‌شوید، تو می‌خواهی پنیر بخری و او می‌خواهد زردچوبه بخرد. اعتنائش نکن؛ می‌گویی: نه، این را حتماً خدا خواسته من که نخواستم، من که نخواستم پس بنابراین... از کجا، از کجا این را خدا خواسته؟ من نمی‌خواهم فلانی با من تماس بگیرد نشسته‌ام به کارم یکدفعه زنگ می‌زند، زنگ می‌زند نگاه می‌کند می‌بیند نمره تلفن فلان شخص است، چرا برمی‌داری؟ برندار، می‌گویی: خُب بالاخره شاید این را خدا خواسته، من که نخواستم، از کجا خدا خواسته؟ از کجا؟ شاید شیطان است الان می‌خواهد تو را اغوا کند در سر آن می‌اندازد بیا بردار به این تلفن کن: آقا سلام خیلی دلم برایت تنگ شده بود مدتی است که من شما را ندیدم و... خیلی‌ها سؤال می‌کنند، خیلی این مسأله است.

چرا قضیه این‌طور است؟ به جهت اینکه نظام عالم، نظام تربیت است، تربیت به دست شماست، شما به چه راهی می‌خواهی تربیت شوی، خدا می‌گوید: من برای تو همان نسخه را می‌پیچم، همان نسخه را می‌دهم دستت، به چه راهی می‌خواهی تربیت شوی؟ اگر در نیت این است که به من تربیت شوی، به راه من بیایی، دلت پاک باشد، آن کسی که می‌خواهد از مخالفین به تو تلفن کند تا می‌خواهد تلفن کند یکدفعه زنگ خانه‌اش به صدا درمی‌آید می‌رود [درب را باز کند] اصلاً به‌طور کلی

می‌شود از اینکه با شما تماس بگیرد، می‌بیند رفیقش آمده: آقا بفرمایید داخل، آقا سلام و این حرف‌ها، یک ساعت را اصلاً [به صحبت با او می‌گذرانند و] می‌رود. اگر می‌خواهی به سمت دیگر بشوی، یکدفعه زنگ تلفنت به صدا درمی‌آید می‌بینی فلانی است: آقا، مدتی است ندیدمت ... می‌خواهم بیایم بینمت، تو هم می‌گویی: بفرمایید ببینید! تمام شد، دخلت درآمد. تربیت به دست خودت است، نظام عالم نظام تربیت است، به کدام طرف می‌خواهی تربیت شوی؟ تکلیف را مشخص کن. خدا خودش در قرآن گفته، تصریح دیگر بالاتر از این **كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءَ وَ هُوَآءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ** الإسراء، ۲۰

هم این طرفی‌ها را ما آماده می‌کنیم و هم این طرفی‌ها را، هر دو را ما برایشان آماده می‌کنیم، هر دو را خوراک می‌دهیم، برای هر دو را بستر را آماده می‌کنیم، برای هر دو را زمینه را آماده می‌کنیم، کدام را تو می‌خواهی اختیار کنی این را به من بگو؟ خدا به ما می‌گوید: تکلیف من خدا را بیا تو روشن کن. هر کدام طرف را بخواهی در اختیارت قرار می‌دهم.

یک روایتی هست از امام عسکری علیه‌السلام قبلاً برای رفقا خوانده‌ام، حضرت می‌فرماید: کسی که بخواهد به دنبال ما باشد، ما را تایید کند، امر ما را بخواهد تقویت کند، خدا یک مؤمنی را در سر راهش قرار می‌دهد تا دست او را بگیرد، و به واسطه عمل به دستورات آن مؤمن و مسائل او، خیر دنیا و صلاح آخرت را خدا نصیبش می‌کند، و کسی که نخواهد در راه ما باشد و مسیر ما باشد به عکس یک شیطانی را خدا قرار می‌دهد و می‌آید این را به همان مسیر می‌برد. خُب دیگر معلوم شد چه خبر است، معلوم شد دیگر کارهایی که ما داریم می‌کنیم، حرف‌هایی که داریم می‌زنیم، منبرهایی که داریم می‌رویم، صحبت‌هایی که داریم می‌کنیم، زدوبست‌هایی که داریم می‌کنیم، این زدوبست‌ها و این نقشه‌کشی‌ها و اینها خلاصه یا این طرف است یا آن طرف، کدام است؟

بالاخره از دو حال که خارج نیست، این صحبت‌ها از این دو حال که خارج نیست، این نقشه‌کشی‌ها که از این دو حال خارج نیست، این زدوبست‌ها که از این دو حال خارجی نیست، یا رحمانی است، یا شیطانی است، شق ثالث هم ندارد. پس خیال نکنیم که حالا چون یک قضیه‌ای غیرعادی اتفاق افتاده پس بنابراین رحمانی است، نه شیطانی است، از کجا رحمانی است، کی گفته رحمانی است؟ قضیه، قضیه‌ای است که شیطان [داخلت دارد]، مگر نداریم: **وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُؤْخُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمُ الْأَنْعَامَ**، ۱۲۱، خدا دست شیطان را باز قرار داده است، گفته است در کسی که زمینه و بستر مساعد را برای ورود تو می‌خواهد فراهم کند تو می‌توانی در او نفوذ کنی، تو می‌توانی، نقشه بکشی،

کلك بزنى، اين كار را بكنم، آن كار را بكنم، اين بنر را بزنى، آن پوستر را بزنى، اين بنر را اين جورى

بنویسم آن جوری بنویسم، آن را بزنم، آن را آن طوری کنم، آن را حذف کنم ... همه را کی دارد انجام می دهد احمق؟ کی دارد انجام می دهد؟ جناب شیطان. خیال می کنی حالا برای خداست نه اینکه خیال می کنی خودت هم می دانی دروغ و کلک هستی، خودت هم می دانی که حقه باز هستی، این جوری بکنیم، آن جوری بکنیم، الآن زود این کار را انجام بدهیم که جلو بیفتیم، این کار را بکنیم که از آن عقب نیفتیم، این کار را بکنیم که زودتر اسم ما دربیاید، این کار را بکنیم زودتر این کتاب دربیاید، اینها همه اش شیطان است، زودتر بیفتیم و عقب نیفتیم و اسم در بکنیم و فلان بکنیم، اینها القائاتی است که شیطان می کند تو خیال می کنی از خودت است، از خودت نیست، تو بستر را آماده کرده ای برای حضور شیطان، شیطان هم می گوید: بسم الله! حالا که تو درب منزل قلبت را به روی من باز کردی، حالا که تو فکر شیطانی را در خودت ایجاد کردی من هم اسباب و ادوات و خوراک لازم را در اختیارت قرار می دهم، این کار را بکن، این کار را بکن، برو آن را دعوت کن، آن را دعوت نکن، این بنر را بزن، آن را این جوری بنویس، اینها همه نقشه اعلی حضرت شیطان است.

شیطان می گوید: خیلی خُب من آدم نامردی نیستم! تو درب خانه ات را به روی من باز کردی من هم می آیم اینجا با یک همیان پر از مواد و هدایا و آن بخشش هایی که به این میزبان محترم باید به خاطر این بزرگواری که در حق من کرده! و مراد در خانه قلبش جای داده! که آن خانه فقط خانه خداست و در روایت داریم دل خانه خداست در خانه خدا غیر خدا را نباید راه داد خدا را بیرون کرده، من را آورده! پس من هم با دستی پر از هدایا به منزلش می روم و آنها را به او تقدیم می کنم: این را بنویس و بزن در سر فلانی، آن را بنویس این جوری بزنش بلند نشود، این را آن جوری کن، آن را این جوری کن، آن را دعوت کن، آن را نکن، به این تلفن کن، به آن زن، به این تماس بگیر، با آن مقام مسئول فلان بکن، هی وسائل و ادوات لازم را برای رسیدن به یک مقصود ظلمانی و مُکدّر فراهم می کند.

این چیست؟ خودش خواسته است، تو این جور تربیت می خواهی، بسم الله! نُمُد؛ «ما امداد می کنیم، محرومت نمی کنیم» حالا که تو می خواهی راه غیر از ما را بروی، راه را ببندیم و نگذاریم بروی، نه، راهت را باز می کنیم آسفالت می کنیم، چنان آسفالتی که ... می گویند: وقتی که بعضی جاها آسفالت می کردند بعضی از آن شرکت ها با آن پیمانکار قرار می گذاشتند که وقتی که یک لیوان آب را در ماشین می گذارند و در آن آسفالت است آن لیوان آب نباید حرکت کند، این قدر باید این صاف و صیقلی باشد خدا می گوید: همچین جاده ای برایت درست می کنم، صاف، صیقلی اصلاً ماشین بیاید خودش سُر بخورد، نیاز به گاز دادن نداشته باشید، نیاز نداری گاز بدهی، صاف برایت صیقلی می کنم و بروی جلو

اصلاً نفهمی از کجا خوردی!! این مهم است، که نفهمی از کجا خوردی! این برای این طرف، برای آن طرف هم همین طور، یک کسی می گوید: خدایا مخلصت هستیم، چاکرت هستیم، ما که می دانی... این ادعیه و این کلمات امام سجاد علیه السلام که در سال های قبل با رفقا زمزمه می کردیم و مُترنم بودیم، حضرت چه می گویند: ما هیچ هستیم، ما فقیریم، چیزی نداریم، خطا کاریم... خدایا خودت بیا و خودت دست ما را بگیر و خودت علل و اسباب را آماده کن، خودت معذات را برای ما به وجود بیاور، ما دلمان می خواهد ولی جاهل هستیم، خطا کاریم، قدرت نداریم. یک وقت نیایم به خدا بگوییم: من این کار را می کنم! مبادا یک همچنین کاری بکنیم، مبادا یک همچنین خطایی از ما سر بزند بگوییم که: ما می توانیم، ما قدرت داریم، ما اراده داریم، ما می رویم... اگر از این خطاها سر بزند خدا می گوید: بسیار خُب پس این افسار را من سر خودت انداختم، برو حالا ببینیم که تا کجا می روی! می گویی: خودم می توانم دیگر.

در زمان مرحوم آقا یک نفر بود دوسه دفعه این قضیه را تکرار کرد که دیگر ما گذاشتیم در کاسه اش؛ اهل قلم و کتاب هم بود و کتاب هم می نوشت، البتّه شرور می نوشت، حرف های درست و حسابی [که نمی نوشت] مثل همین حرفش می گفت که: من احساس می کنم از جمله آن افراد برگزیده ای هستم که بتوانم این راه را بروم و به مقصود برسم! خُب از این غلطها گاهی انسان می کند و گاهی اوقات هم این غلطها می گیرد و برای این بیچاره گرفت، کارش به جایی رسید که دیگر بماند دیگر شرم دارم که از عاقبت کار و مالش سخن بگویم. خلاصه باید اعتراف کنیم که خدایا ما می خواهیم به طرفت بیاییم ولی نمی توانیم، غرضه نداریم، همت نداریم، دلمان می خواهد تو را دوست داریم، دوستان را دوست داریم، خودت کمک کن، خُب وقتی خدا ببیند که انسان یک همچنین حالی دارد و یک همچنین [قصدی] دارد خدا کمک می کند، وسائل را خودش به وجود می آورد.

خیلی ماه، ماه مبارکی است، این قدر این رحمت در این ماه وسعت دارد و پراکنده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ رِضْوَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ؛ آدم شقی آن کسی است که از این باران بهره نگیرد، این بارانی که دارد در سر همه می آید، این بلند شود برود زیر سقف، چتر بگیرد روی سرش که این باران به او نخورد، این رحمت الهی به او نخورد. خُب این لفظ شقی يك تعبیر آسان و تعبیر بی محتوایی نیست، تعبیر تندی است، شقی یعنی کسی که تمام درهای رحمت را به روی خودش بسته است، ما به کی می گوییم شقی؟ به یزید می گوییم، به ابن زیاد می گوییم به اینها

می‌گوییم دیگر. «شقی آن کسی است که از رحمت الهی در این ماه محروم باشد» خیلی عجیب

است، آن وقت شما بیایید ببینید که با این روزه چگونه برخورد می‌شود، به عنوان یک امر واجبی، **أَنَّهُمُ الْبَتَّةَ وَاجِبٌ مَشْرُوطٌ!!** بودی اینجا روزه را بگیر!، نبودی هم حالا یک روز دیگر می‌گیری و ... نه آقا جان! حرام است، **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمُ الْبَقْرَةَ، ۱۸۳**، روزه بر شما نوشته شده است، خدا نمی‌گوید: روزه بر شما واجب است، روزه به شما لازم است، جایز نیست روزه را ترک کنید، می‌گوید: نوشته شده کتب، مکتوب از نهایت تاکید در الزام در یک امر است. وقتی می‌گویند: آقا این مسأله بر شما نوشته شده، این مسأله مختوم است، این مسأله مکتوب است، کتب، نوشتن؛ یعنی یک مسأله لاجرم و بدون احساس بی‌نیازی. روزه واجب مطلق است، واجب مشروط نیست، که انسان بخواهد روزه را همین‌طور ترک کند. واجب مطلق واجبی است که انسان برای انجام آن باید خود اقدام کند، و هیچ شرطی برای اتیان او نیست این را می‌گویند واجب مطلق؛ مثل نماز، نماز چطور است؟ نماز واجب مطلق است، یعنی موقع اذان صبح شما باید نماز بخوانید، و اگر الآن ببینید که کاری انجام می‌دهید که باعث بشود نماز صبحتان قضا شود آن کار می‌شود حرام.

وقت نماز، شرط وجوب نماز نیست، بلکه شرط وجودی است و از معادات است، شرط وجود واجب، طلوع فجر است یا موقع زوال خورشید است یا موقع غروب خورشید است، نه شرط وجوب، در شرط وجوب، انسان می‌تواند خود انتفای شرط کند آن یک مطلب دیگری است، فرض کنید که مانند زلزله، افراد یا دستگاه‌ها خبر بدهند که یک ساعت دیگر فرض کنید که قم می‌خواهد زلزله بیاید، خُب انسان می‌تواند قبل از اینکه زلزله بیاید از اینجا بلند شود برود تهران، وقتی که رفت تهران می‌شنود که قم زلزله آمد، این نباید دیگر نماز آیات بخواند، چرا؟ چون شرط وجوب برای او محقق نشده است، برای کسانی که در قم هستند، و زلزله را حس کردند نماز آیات واجب است، اما انسان می‌تواند این شرط را از خودش دفع کند، این شرط را نیاورد، می‌تواند انجام بدهد.

یا فرض کنید که در این نیمکره امشب خسوف واقع خواهد شد، انسان سوار هواپیما شود برود در جای دیگری که ماه وقتی که به آنجا می‌رسد دیگر در آنجا از خسوف درآمده و برای آن منطقه دیگر خسوفی نیست، خُب این نماز دیگر برایش واجب نیست، چون شرط وجوب برایش محقق نشده خودش رفته، فرار کرده، اشکال ندارد، هیچ گناهی هم نکرده. شخص گفته: من نمی‌خواهم نماز آیات بخوانم! بسیار خُب، خدا هم کاریش ندارد.

ولی اگر شما قبل از اذان ظهر یک آمپولی بزینید، یک قرصی را بخورید که این باعث شود شما چند ساعت به خواب بروید و نمازتان قضا شود این عمل می شود عمل حرام؛ چرا؟ چون نماز ظهر وجوبش

وجوب مشروط نیست، که آفتاب اگر آمد زوال شد نماز واجب می شود و اگر نشد خیر، نماز ظهر در هر حالی واجب است، منتهی شرط وجودش می گویند: باید صبر کنی الآن نخوانی، نیم ساعت مانده نخوانی، بیست دقیقه مانده نخوانی، ده دقیقه مانده نخوانی، وقتی که زوال شد آن موقع موقع شرط وجود است، یعنی جزو مقدمه وجودیه است، آن موقع، موقع نماز ظهر است.

روزه هم همین است، یا مانند فرض کنید که استطاعت راجع به حج، حج واجب مشروط نیست، برخلاف آنچه که معروف است حج، واجب مطلق است نه واجب مشروط، یعنی نباید شما بنشینید هر وقتی که مستطیع شدید، یک پولی از آسمان یکدفعه مثل باران وقتی که می آید یک پولی هم آمد و سقف منزل شکافته شد و هدیه آوردند، کادو کرده گذاشتند دستتان، حالا با این هدیه تشریف ببرید مکه، نخیر؛ حج واجب مطلق است، یعنی بالغ و مکلف باید از ابتدای بلوغ سعی کند برای اینکه اسباب و معدات برای حجش را آماده کند، یک سال شد، یک سال شد، دو سال شد، دو سال شد، ده سال شد، ده سال شد، بیست سال شد، بیست سال شد، نه اینکه بگذارد صبر کند مثلاً چهل سال، پنجاه سال، شصت سال بینیم یا این ما را برد یا آن ما را برد یا یک پولی از یک جایی، یک گنج بادآورده ای چیزی ...

نه، باید قلك داشته باشی، پول کنار بگذاری تا وقتی که به آن حدی برسد که بتوانی بروی، این را می گویند واجب مطلق. استطاعت به نسبت به حج استطاعت مقدمه وجودیه است نه مقدمه و شرط برای وجوب، استطاعت شرط وجوب نیست، استطاعت شرط واجب است، وجوب به حال خودش باقی است، وجوب هست، روزه هم همین است، روزه واجب مطلق است، بله از این واجب مطلق دو چیز مستثنی شده است طبق آیه شریفه، **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** البقرة، ۱۸۳ **فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ** البقرة، ۱۸۴، دو عده از انجام روزه مستثنی هستند یکی کسانی که مریض هستند و دوّم کسانی که در سفر هستند، در اینجا سفر به عنوان يك متی از طرف خداوند است به کسی که سفری دارد، لازم هم نیست سفر، سفر خیلی ضروری باشد، البته مسافرت در ماه رمضان خوب نیست، مکروه است به خاطر همین

جهت که باعث می شود يك همچنين چیزی از انسان فوت شود مگر اینکه سفر يك سفری باشد که انسان نسبت به او اهتمام داشته باشد، آن جنبه متناهی العبادی دارد و آن استثنا شده است، اما اگر کسی بخواهد در ماه رمضان برای اینکه روزه نگیرد برود مسافرت، این عمل می شود حرام. يك وقت اشتباه نکنید يك وقت انسان به يك داعی در ماه مبارك به سفر می رود، آیه شاملش می شود **فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامِ الْبَقَرَةِ، ۱۸۴**

ولی بعضی‌ها هستند من دیده‌ام یک اشتباهی کرده‌اند و بعضی‌ها هم خلاصه فتوای اشتباهی هم داده‌اند، که: آقا مثلاً ما نمی‌خواهیم روزه بگیریم؟ خُب آقا نمی‌خواهی بگیری بلند شو برو سفر و یک‌روز دیگر را بعداً روزه بگیر!! این سفر حرام است و روزه‌اش هم باطل نیست، یعنی اگر بخواید برود روزه‌اش باطل نمی‌شود چون برای از بین رفتن [روزه] سفر آمده نه اینکه سفر بوده، سفر برای ممانعت و جلوگیری از واجب مطلق در اینجا انجام گرفته، این سفر می‌شود حرام، همان‌طوری که اگر کسی سفر حرام انجام دهد این نمازش شکسته نیست و نمازش تمام است، کسی که این سفر را انجام بدهد سفرش حرام است و روزه‌اش هم باطل نیست، باید برگردد و روزه را باید بگیرد. بله، یک وقت سفر، کاری است، باید برود یکی را ببیند ضرورتی اقتضا می‌کند... در اینجا اشکال ندارد و باید روز دیگر را روزه بگیرد.

حالا شما ببینید این را من می‌خواهم بگویم، دیدگاه اهل معرفت نسبت به احکام الهی چقدر تفاوت می‌کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: فان الشقی من حرم رضوان الله فی هذا الشهر العظیم، شقی آدمی است که خودش را از این نعمت روزه محروم کند معنایش این است. از آن طرف بنده می‌گویم: آقا برای اینکه روزه‌ات بشکنند عیبی ندارد برو سفر روزه‌ات را بشکن! ماه رمضان، امروز، فردا، پس فردا، سی‌روز، روزه‌ات را بشکن بعد یک‌روز بعداً برو قضا کن! چقدر بین این دو قضیه فرق است؟ می‌شود بگوییم آیا این حکم حکم الهی است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: کسی که ماه رمضان بیاید و از ماه رمضان استفاده نکند شقی است، این دیدگاه دیدگاه اهل معرفت است، این دیدگاه دیدگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله است، این دیدگاه، دیدگاه رساننده است، دیدگاهی است که آدم را می‌رساند. آن دیدگاه دیدگاهی است که: انسان را به انحراف می‌آورد، روزه نگرفتی نگرفتی بی‌خیال!! حالا برو بعداً یازده‌ماه وقت داری! زمستان هم هست و روزها هم کوتاه است و هوا هم سرده بهتر و راحت‌تر می‌توانی! حالا در این گرما بخوای روزه بگیر باید چهارده‌ساعت پانزده‌ساعت... همین‌طور است دیگر، گرما و تشنگی را بکشی برو روزه‌ات را بخور و...! روزه را چی چی بخور؟ مگر کارت زدن در اداره است، همین‌طور برویم کارت بزیم و یا علی؟ آیا این است؟

خدا این روزه را گذاشته است که ما را درست کند، ما را آدم کند، ما را متوجه کند، به سمت خودش بکشد، بیکار بوده بردارد بگوید: آقا، یک ماه بردارید صبح تا غروب روزه بگیرید؛ و آنوقت ما این جور بیاییم فتوا بدهیم: آقا برو روزه‌ات را بخور و بگذار زمستان بگیر بهتر است اصلاً تشنه نمی‌شوی! صبحانه را خورده آدم تا شب اصلاً گشنه نمی‌شود، که زمستان حالا بخواید روزه

بگیرد یا نگیرد.

این روزه را خدا برای این گذاشته است، که بفهمی، بچشی، گرسنگی بیاید سراغت، یک خرده از تعلقات بیرون بکشدت، یک خرده از توهمات درت بیاورد، یک خرده از تخیلات بیرون بکشد! بعد وقتی که روزه تمام می‌شود: عجب! چه حالی پیدا کردم، با قبل از ماه رمضانم فرق کردم. هان! این همانی است که خدا می‌خواهد. با قبل از ماه رمضان انسان احساس تغییر نمی‌کند؟ شما که احساس می‌کنید ما نکنیم شما احساس می‌کنید دیگر، می‌بینید حال قبل از ماه رمضانمان یک جور بود و الآن، این او آخر یک جور است، هی دل‌مان می‌خواهد که ماه رمضان کش پیدا کند، بیست و پنجم، بیست و ششم که می‌آید آنهایی که به آنها چسبیده، ماتم می‌گیرند: ای داد بیداد دارد تمام می‌شود، ای داد بیداد سه روز مانده، ای داد بیداد دوروز مانده، این ای داد بیداد ... به خاطر اینکه خوش گذشته است. اگر خوش نگذرد: آخ جون دوروز دیگر تمام می‌شود راحت می‌شویم دیگر بابا می‌افتیم به هر چی خوردن و ... آن کسی که این جور می‌گوید معلوم است که نه خیلی به او خوش نگذشته و چیزی گیرش نیامده. پس باید بدانیم این پیغمبر رحمت که می‌فرماید: فان الشقی من حرم رضوان الله، چه مطلبی را می‌خواهد به ما حالی کند، چه قضیه مهمی را می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید که: ای آدم، ای کسی که من آمدم برایت، برای دستگیری تو آمدم، تشریح را برای تو آوردم، این احکام را برای تو آوردم، بدان که چه چیزی الآن در دستت قرار داده‌ام، چه کیمیایی در دستت قرار دادم، چه گوهری در دستت قرار دادم، قدرش را بدان، مبادا شقی بشوی، مبادا ماه رمضان بیاید و برود و آن استفاده‌ای که باید بکنی و آن منظور و مقصودی که باید انجام بشود آن مقصود حاصل نشده باشد.

خُب از خداوند می‌خواهیم که خداوند توفیق دهد در این ایام مبارک، خودش دست ما را بگیرد و خودش معدات را برای ما به وجود بیاورد و خودش آنچه را که باعث منع برای نزول رحمت هست خودش از پیش ما بردارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ